

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْزُورَةٌ وَلِضَلَىٰ نَسْلِمُ

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرمدی قدس سرہ
صاحب الزیلعی اور جانشین حضرت غوث الاعظمی تاج محمد مصدوم فاروقی قدس سرہ
مکتوبات

انزلہم صاحب العلم والعرفان حضرت آقا عبد اللہ بنی فاروق
مجددی المعروف بہ حضرت شاہ انعام سہیدی قدس سرہ

عند عودته اذ وقع عليه حمد و تعظيم قومى كى در مکتوب پنجايم از مکتوبات منو ليد -
 بيه دانست که فضا اين حال عليه سزاوار افاض محبت است که عنبر را از ديره مساک برداشته و
 ممکن عين واحد قاطب فته اين ساهه در شهود نکند است و بس قلب حقيقت محال است
 است تو ادا شوى و يك گره چيد کن جا بگره کز تو تو مى بر خيزد - در اين راه توجه شود در کار است
 توجه وجود به سج در کار است بيه که مشهور حکم و صلح و صلح بکند غير از احديت است تا
 به سج چيز نبود تا فضا در اين به و برونه فوط التقدير - انهنى - مکتوب بخت و بول مفر ما يده و ده
 مثل الابع نسبة سمانه و تا و تقدرى مع العالم نسبة نسبة النقطه احوال مع الدائرة الموهوم التى نشأت
 الا سره دوران عند النقطة لکن جعل السمانه العالم موجود ابو وجوده و طوله وجوده سمانه خارجا
 بجایع به و ظل خارج سمانه دلالت به سمانه مع العالم من الاصله و اسرمان المتعارفين لکن تعلم انه سمانه
 محيط العالم باطله لا يدرك انها فضا و لا يدقل في حيط اوله من اعم ان النقطة المذکوره است
 برافضه في تلك الدائرة و لا يجره عنها لا ختلاف صرائير الوجود فان في مرتبه وجود النقطة
 ليس منها الدائرة انشروا انما هي في العالم فله تصور نسبة الخروج و الوجود مع ذلك ليس
 تلك الدائرة شئ سوى تلك النقطة مع انها ليست عنها فذلك تصور سمانه لکن بعد سمانه
 نسو سمانه اقرب في الوجود و الوجود الوجود الوجود الوجود انما يقطع دائرة العالم مع فضا

استعداد انهم لتوصل بها الى نقطة الواجب الاخوه - ودر حقیقت صدق علی و در حقیقت
حضرت علی با بزرگی فرموده است روزی بانفی مایه است - هر از حضرت قولید سنا که
الا قدس و الله اعلم بالصواب از نیف مایه نفع فخلق و نفع مقهور است مایه است علی
شهود و شهور مایه که حاصل فنا و توحید شهود است که شرط این راه است مایه است
موجود باشد یا نباشد توحید وجود است در کار نیست بانفی وجود مایه کرده است
و حصول منازل قریب همان موقوف است شهود است باید که در دیده بعینت مایه است
از مایه است و تعلق علمی و حسی او از مایه است که است و تعلق است مایه است
بسیار کند و این را راه قدر باید دید و نه خط التقاد مقصود است تا نرسد مایه است
وجود است یا خنده ان کار است عبودیت مریض مایه که مانع و حصول است نزد ما از اعم معلوم است
و ان تعلق و کفر است یا نباشد و شهود و شهور است مایه است بطور ولایت علم که است
این صلب است جمع نیاید شهود کثرت یا شهود دو حد است می شود و مایه است تا نرسد که است
این امور نماید تا نسیان مایه است و فنا دید مایه است مایه است تا نرسد که است
الا اخوه - و در مکتوب صد و پنجاه و ششم منبوسند - چنانچه حضرت قولید بزرگ قولید نقشه فرموده
قری که که هر چه دیدن شده و شنیدن شده و دانسته شده تا نرسد مایه است بحقیقت کلمه لانی آن باید بود
از خلدن او بعضی را چون مجموعی از ان کوه تنگش میارند چنانچه حضرت قولید مایه است از ارضی قدس که
فرموده اند که توحید کلمه تنگ است راه دیگر است از این عبارت شرط بود غیر مستفاد است

یکی نوبت بعد از این که...
 را بر حسب ترتیب است که از مظهر باز دارد و آخره...
 مینویسند که در این حضرت وجودی که تا بآن خاصه...
 معانی در متعارفات متفاد از آن مرتبه علیات...
 و عقده اصالت و طلیت بر آنهارده نشود...
 در آنست هر آنکه در وجود مشترک...
 قاعده قدیم از فیمه و طائفه دیگر که اسرار...
 خصوصیت وجودی که کالات را حضرت واجب...
 در آنست اندواید و در آنست مطلق نفس...
 مطلق تصور فرمایند و چون مقیده عین مطلق...
 و در آنست ممکن بود با با صفات و ذرات...
 و مینویسند ربیع بر شغل شان از زن عشاق...
 بود از او تفسیر جهان و آمدن جان زوجه...
 مقیدات عین مقیدات است و مقیدات در مرتبه...
 میقتد در آنست که خواهر که بر اسرار با هم...

میقتد در آنست که خواهر که بر اسرار با هم...
 میقتد در آنست که خواهر که بر اسرار با هم...

و فرقاً دیگر بقو عینیت و محض فضل در اختصاص وجود و سایر کمال باطل و نمانند
 شرکت دارند لیکن نه آنرا عین ذات میگویند و ذات را تعالی و از آن اثبات میمانند و محتاج
 این وجودند و مانند چنانچه در تحقیق آن تفصیل نموده اند و وجود و صفات ممکن است مطلقاً
 وجود و آن حالات میفرمانند که در مراتب عدم که بنزد ذات ممکن است ممکن نیست نمودن
 کرده است پس برای تقیید ذات ممکن عدم آمد که بواسطه انعکاس کمالیت از این احوال
 امتیاز یافته است بلکه در علم و احراز صحت نه پیش از انعکاس نیز متمایز بوده است و صفات کمال
 وی عینیت نیست چون بعد از وجود محال وجود است و بعد از عدم پس خودی که بر عین
 باطن غرور جل و شر و غفیر تمام راجع بجهت که مقتضای ذات اوست که بر همه ما احاطه پس حسنه نفس الله
 و ما احاطه پس حسنه نفس الله است و صفات کمالیت از آن است و شرارت ذاتیه در هیچ فرکان
 نیست اگر نسبت نسبی اعتبار است و تحقیق آن عدم لاشی ممکن است و مراتب بودن مگر کمال است
 در مکتوب که مجزوم زاده کماله محمد علیه السلام این است و شرح آن در این کتاب یافته اگر شکی باشد
 نمانند پس بطور این بزرگواران ذات ممکن با ذات واجب قیاسی نیست چنانکه در منشأ از عدم وجود ممکن
 گفتن است ذات واجب را و وجود ذات معین ذات ممکنات را و بطور این در مجلد اول
 از این دو امر بنسبت شکر است که هر چند وجود دیگر در میان نباشد هر یک وجود است که بطریق طبیعت
 و خدین با ظهور فرموده است پس فرقاً تا آنکه باطل و نمانند در قول و صورت وجود شرکت دارند لیکن

انساناتی در فتنه اند و اینها در وحدت و در بطور الکی با آن معنی است که در جوهر صحت
معتد است ممکن با نفس از وجود نعمت در هر چه که بسبب انکسالی که در آنست نمودن پیدا کرده است
لعین آن یعنی خداوند است بعد از آنکه از خلق محفوظ است و عاقله امر آن مربوط است
و وحدت وجود باشد و میگوید با یکدیگر از ممکن بواجب تا متحد نمرد خوش گفت -
اینکه این گردد نه این شود آن همه اشکال گردد بر تو آسان و از این معلوم است که تا آنکه
مشغول هرگز در توفیق شرکت و ما در آن با لازم نیاید چه نیست با است کدام هرگز است
و اگر نقص باشد در آن چه شرکت و ما در آن باشد بود او فرد خود نیست از می بود و آید
نمودن هر چه در آن به اگر خرد و حال در او خود را است چه مستفاد است و مستعار از حضرت بود
در آنکه در آنست - نم الکرب - در اشکات در در حضرت بودن سوادوی کاشغری است که در آن
از آنکه آن هر چه نماید که مستفاد است و در آنکه در آنست و آنکه در آنست بعضی اشکال
نفت که چون حدیثی است که در آنست که علی که در آنست که جمع نمودن موجودات و صفات
و اشکال آن را در اشکالات و صفات و احوال وی سبحانه و تعالی است یا به دست نفس خود را
موجودات چنان باید که گویا وی بدر آن موجودات است که در این موجودات نسبت با وی مختص
و میند و در هر چه در این موجودات الا آنکه هر چه که بماند فرود آمده و هر چه
ذات خود را ذات حق و احد و صفت خود را صفت وی و فعل خود را فعل وی بنابر آنکه مستفاد

شد در عین توحید و تسمد که در عین توحید مستلزم آن است بلکه آنکه مساوی است و توحید
 یا به نسبت ایشان از توحید متفاوت که در این معنی است و چون منجذب شده بصیرت است در حال
 ذات نور عقل که فارق بود میان شیاء ممکن و واجب از هم جدا میگردد و شایسته در این
 نوزدات قدیم و غیر میان حادث و قدیم بر خلاف است از بر این که باطن تا چیزی در ما پیدا می شود در
 پیدا شدن حق و این حالت را در عرفان کمالی جمع گویند از تنبی بفظه